

سروش و رضا متمر، «فرگه، ویتگنشتاین و استدلال زبان خصوصی»، سکوت و معنا: جستارهایی در سغه ویتگنشتاین، تهران، صراط، (ویراست دوم) ۱۳۸۷.

- Hutto, D. (2003) *Wittgenstein and the End of Philosophy* (New York: Palgrave).
 Lovibond, S. (2002) *Ethical Formation* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press).
 Luntley, M. (2004) «Growing Awareness», *Journal of Philosophy of Education*, 38(1).
 _____ (2005) «The Role of Judgment» in branson and M. Luntley (eds.) *Philosophical Explorations, Special Issue, Competence: Educational Philosophy of Minded Agents* 8(3).
 McDowell, J. (1994) *Mind And World* (Cambridge, London: Harvard University Press).
 _____ (1998) *Mind, Value, and Reality* (Cambridge, London: Harvard University Press).
 Thornton, T. (2004) *John McDowell* (Chesham: Acumen), Chap. 1.
 Wittgenstein, L. (1953) *Philosophical Investigations* (Oxford: Blackwell).

قوانین طبیعت، علیت و استقراء در تراکتاتوس

بحث در باب قوانین طبیعت و وضعیت دو اصل استقراء و علیت از مباحث طرح شده در رساله منطقی-فلسفی (تراکتاتوس) ویتگنشتاین است. در این نوشته سعی بر آن است که ابتدا با ارائه گزارشی عمومی از آراء ویتگنشتاین در رساله، تلقی او از قوانین اصیل طبیعت و رابطه آن‌ها با منطق بررسی شود. در این جا، می‌توان میان قوانین «عمومی» و قوانین «محدود» تفاوت قایل شد و رابطه هر کدام را مستقلاً با منطق بررسی کرد. پس از آن به بررسی وضعیت دو اصل استقراء و علیت، از منظر رساله، خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چرا هیچ کدام از این دو اصل، از منظر نویسنده رساله، در میان قوانین اصیل طبیعت جای ندارند. در گام بعد مقایسه‌ای میان آراء ویتگنشتاین و پوانکاره، به‌عنوان یک قراردادگرا، در باب قوانین طبیعت، خواهیم داشت. در این بخش اشاره خواهیم کرد که چرا گزارش ویتگنشتاین از قوانین طبیعت نمی‌تواند به‌عنوان گزارشی کارآمد از سوی دانشمند یا فیلسوف علمی که برای تجربه‌شانی خاص در فرایند کار علمی قایل است تلقی شود.

۱. معنا، تصویر و پیشینی بودن

پیش از بررسی نظر ویتگنشتاین در باب قوانین طبیعت، نخست لازم است شرح

بسیار مختصری از چند مفهوم کلیدی در رساله منطقی-فلسفی^۱ به دست دهیم. درک این مفاهیم برای فهم تلقی ویتگنشتاین از قوانین طبیعت، علیت و استقراء ضروری است.

نظریه مختار ویتگنشتاین در رساله نظریه تصویری معناداری است. بنابر مولفه وجودشناختی این نظریه، عالم متشکل از امور واقع است (فقره ۱/۱)^۲ و ما، به عنوان کاربران زبان، تنها می‌توانیم درباره امور واقع سخن معنادار بگوییم. امور واقع مشتمل بر اشیاء و روابط میان آن‌ها با یکدیگر است (فقره ۲/۰۳۱ و ۲/۰۳۲). به عنوان نمونه، واقع شدن لیوان در کنار کتاب و یا قرار گرفتن کتاب بر روی میز روابطی است که می‌توان ناظر به آن‌ها جملاتی معنادار در زبان ساخت و به شکلی معنادار از آن‌ها سخن گفت. به تعبیر دیگر، اگر نحوه چینش کلمات در یک گزاره چنان باشد که کل آن گزاره علی‌الاصول ناظر به یک وضعیت ممکن از امور باشد، آن‌گاه آن گزاره معنادار خواهد بود (فقره ۲/۲۰۱). گزاره «بشقاب روی میز قرار دارد» را در نظر بگیرید. واژه «بشقاب» دارای مدلولی در عالم خارج است و «میز» نیز بر یکی از اشیاء جهان دلالت می‌کند. اما آنچه از آن تحت نام رابطه «فوقیت» یاد می‌کنیم (روی چیزی قرار گرفتن) دارای مدلولی در جهان خارج نیست. ولی، از آن‌جا که کل گزاره مورد بحث ناظر به یک وضعیت ممکن در جهان خارج است، این گزاره معنادار است. بنابر نظر ویتگنشتاین، مؤلفه‌های مختلف یک گزاره، مانند مؤلفه‌های مختلف یک نقاشی، کنار هم قرار می‌گیرند و با هم تصویری می‌سازند که افاده معنا می‌کند. برای فهم معنای یک گزاره، نباید صرفاً به یک یا چند مولفه آن عطف نظر کرد. در این تلقی، «تصویر داشتن» چیزی است که گزاره معنادار را از گزاره بی‌معنا مجزا می‌کند. گزاره معنادار تصویر یکی از وضعیت‌های ممکن جهان است، حال آن‌که گزاره بی‌معنا فاقد چنین تصویری است.

۱. از این پس، آن را به اختصار رساله خواهیم خواند.
۲. همه ارجاعات به رساله در طول مقاله از این منبع است:

L. Wittgenstein (1961) *Tractatus Logico-Philosophicus*, Translated by D. Pears and B. McGuinness (London and New York: Routledge and Kegan Paul), Revised Edition: 1974.

باید به‌خاطر داشت که، از نظر نویسنده رساله، صدق و کذب گزاره فرع بر معناداری آن است (فقرات ۲/۲۱ و ۲/۲۲). گزاره‌ای که معنادار است می‌تواند صادق یا کاذب باشد؛ درحالی‌که اساساً گزاره‌های بی‌معنا متصرف به اوصاف صدق و کذب نمی‌شوند. نتیجه سخن آن‌که هر گزاره‌ای که یکی از وضعیت‌های امور ممکن را به تصویر می‌کشد (مانند گزاره‌هایی که ما در علوم تجربی به‌کار می‌بریم و مثلاً به کمک آن نتایج یک آزمایش را گزارش می‌کنیم) علی‌الاصول معنادار است و هر گزاره‌ای که به تصویر کشنده یکی از وضعیت‌های امور ممکن نیست فاقد تصویر و معنا بوده، لذا معرفت‌بخش نیست. از این رو در فضای رساله، گزاره‌های ریاضیاتی، اخلاقی، منطقی، دینی، زیبایی‌شناختی و فلسفی فاقد تصویرند (فقرات ۸/۱۱۱، ۸/۱۱۲، ۸/۱۱۳، ۷/۱۱، ۷/۱۲، ۷/۱۳، ۷/۱۴، ۷/۱۵، ۷/۱۶، ۷/۱۷، ۷/۱۸، ۷/۱۹، ۷/۲۰، ۷/۲۱، ۷/۲۲). از آن‌جا که در رساله زبان ماهیتی گزاره‌ای دارد و گزاره نیز ماهیتی تصویری، چنین گزاره‌هایی بی‌معنایند. البته بنابر نظر برخی شارحان باید میان مهمل و بی‌معنا تفاوت گذاشت. در فضای رساله، گزاره‌های ریاضیاتی، منطقی و اخلاقی بی‌معنا و درعین حال مفیدند، حال آن‌که گزاره‌های دینی و فلسفی مهمل‌اند، چراکه علاوه بر بی‌معنایی هیچ فایده‌ای نیز بر آن‌ها مترتب نیست.^۱

اکنون می‌توان دید که چرا، بنابر نظر نویسنده رساله، تنها دو دسته گزاره وجود دارد: گزاره‌های ترکیبی-پسینی^۲ و گزاره‌های تحلیلی-پیشینی^۳. گزاره‌ای مانند «یک ملکول آب از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن تشکیل شده است»

۱. برای آشنایی با امهات آموزه‌های رساله، ن. ک.:

جی. ای. ام. انسکوم، مقدمه‌ای بر تراکتاتوس ویتگنشتاین، ترجمه همایون کاکا سلطانی، تهران، گام نو، ۱۳۸۷؛

هاوارد ماونس، درآمدی بر رساله ویتگنشتاین، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، فصل‌های ۲ و ۳؛

M. Ostrow (2002) *Wittgenstein's Tractatus* (UK: Cambridge University Press);

R. M. White (2006) *Wittgenstein's (Tractatus Logico-Philosophicus): A Reader's Guide* (London and New York, Continuum).

2. synthetic a-posteriori

3. analytic a-priori

متعلق به دسته اول گزاره‌ها است. حال آن‌که گزاره‌ای مانند « $2+2=4$ » به دسته دوم تعلق دارد. از نظر ویتگنشتاین، هیچ گزاره ترکیبی-پیشینی‌ای وجود ندارد، زیرا هر گزاره پیشینی‌ای فاقد معنا است (به آن دلیل که فاقد تصویر است) و به همین دلیل نمی‌تواند راجع به جهان خارج سخنی بگوید و معرفت‌بخش باشد. بنابر آنچه آمد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در فضای رساله گزاره‌ها منحصر به دو نوع ترکیبی-پسینی و تحلیلی-پیشینی‌اند.

۲. قوانین طبیعت در رساله

بر مبنای آنچه در بخش پیش درباره ملاک معناداری نزد نویسنده رساله گفته شد، می‌توان پرسید که وضعیت قوانین طبیعت (به‌عنوان نمونه قوانین علمی، آن‌گونه که در نظریه‌های علمی به کار می‌روند) چیست؟ آیا این قوانین، که معمولاً جملاتی با سوره‌های عمومی‌اند، به تصویر کشنده یکی از وضعیت‌های امور ممکن‌اند؟ آیا باید آن‌ها را در حکم جملاتی معنادار به حساب آورد یا جملاتی بی‌معنا؟ بحث در باب قوانین طبیعت ذیل فقرات ۶۸۳ تا ۶۸۷۲ رساله طرح شده است. ما در این بخش به بررسی و تحلیل تعدادی از این فقرات خواهیم پرداخت.

مهم‌ترین نکته درباره قوانین از نظر ویتگنشتاین آن است که میان منطق و قوانین پیوندی مستحکم برقرار است. این نکته‌ای کلیدی است که در تمام مراحل بحث باید همچون اصلی راهنما مد نظر قرار گیرد و استدلال‌ها چنان تنظیم شوند که با این نکته در تضاد نیفتند. ویتگنشتاین به این نکته در فقره ۶۸۳، که آغازکننده بحث او در حوزه قوانین است، چنین اشاره می‌کند:

تفحص در باب منطق به معنای تفحص در باب هر آن چیزی است که موضوع قوانین است. و خارج از منطق همه چیز تصادفی است.
(فقره ۶۸۳)

با توجه به همین اصل می‌توان انتظار داشت که ویتگنشتاین در ادامه تحلیل

خود از قوانین، همواره بکوشد آن‌ها را به نحوی به منطق متصل کند و خصایص اصلی گزاره‌های منطقی را، که در رأس آن‌ها پیشینی بودن است، به قوانین تعمیم دهد. در همین ابتدای کار و پیش از ورود به جزئیات می‌توان نامتعارف بودن نظر ویتگنشتاین در باب قوانین را دریافت. شهود متعارف ما حکم می‌کند که قوانین علمی از سنخ جملاتی‌اند که چیزی در باب جهان خارج بیان می‌کنند و لذا نمی‌توانند به راحتی جملاتی پیشینی تلقی شوند. حال آن‌که ویتگنشتاین، با اتصال آن‌ها به منطق، سعی در نشان دادن پیشینی بودنشان دارد.

پس از فقره ۶۸۳، ویتگنشتاین در سه فقره بعدی به دو اصلی که از نظر او قوانینی غیراصیل‌اند (اصل علیت و اصل استقراء) اشاراتی مختصر می‌کند. توضیح این سه فقره را به بخش بعدی این نوشته موکول می‌کنیم و در این‌جا به بررسی فقرات ۶۸۳۲۱۱ تا ۶۸۳۵، که مستقیماً به قوانین اصیل طبیعت مربوط است، می‌پردازیم.

به نظر می‌رسد که نویسنده رساله، هنگام بحث از قوانین طبیعت، دو گروه قانون را از یکدیگر تفکیک می‌کند. گرچه هیچ‌گاه صراحتاً در رساله به این تفکیک اشاره نشده است، اما از سیاق بحث و از استدلال‌های مختلفی که برای هر دسته عرضه شده است می‌توان به وجود آن پی برد. اولین دسته را می‌توان «قوانین عمومی» نامید. عمومی بودن یک قانون به آن معنا است که در آن، به جای پرداختن به ویژگی‌ها و هوایاتی خاص تحت شرایطی معین، به صورت‌بندی برخی از عمومی‌ترین صفات و ویژگی‌های خود طبیعت، مستقل از حوزه مورد بحث، پرداخته می‌شود. به عبارتی، می‌توان گفت که چنین قوانینی در باب عمومی‌ترین وجوه طبیعت و در واقع، درباره سایر قوانین طبیعت‌اند. (به این معنا شاید بتوان آن‌ها را قوانین مرتبه دوم — یعنی قوانینی که درباره سایر قوانین‌اند — نیز نامید). قانون عمومی قانونی است که سایر قوانین طبیعت، مستقل از حوزه خاص هر یک، باید همواره به آن پایبند باشند. مثال‌های ویتگنشتاین از قوانین عمومی شامل موارد زیر است: قانون کم‌ترین کنش

(عمل)^۱ (فقره ۶۳۲۱)، قانون بقا^۲ (فقره ۶۳۳)، اصل علت کافی^۳، قانون پیوستگی در طبیعت^۴ و قانون حداقل میزان هزینه در طبیعت^۵ (فقره ۶۳۴). اکنون ببینیم تحلیل ویتگنشتاین از این قوانین چیست و او چگونه آن‌ها را قانون محسوب می‌کند. مهم‌ترین نکته در این‌جا آن است که نویسنده رساله می‌کوشد نوعی پیشینی بودن را به این قوانین نسبت دهد. آن‌گاه، از آن‌جا که پیشینی بودن خصلت گزاره‌های منطقی است، و از آن‌جا که قوانین باید با منطق در پیوند باشند، می‌خواهد نتیجه بگیرد که موارد مذکور قانون‌اند. اما چگونه می‌توان به گزاره‌ای مانند قانون بقا، که حکمی درباره نحوه عمل طبیعت است (قانونی درباره سایر قوانین طبیعت است) و انتظار می‌رود به صورتی پسینی تأیید یا ابطال شود، گونه‌ای پیشینی بودن نسبت داد؟ بهتر است ابتدا نگاهی به سه فقره‌ای که نویسنده رساله به طرح این نکته در آن‌ها پرداخته است بیندازیم و آن‌گاه مواضع او را توضیح دهیم.

به‌راستی مردم حتی گمان برده‌اند که باید «قانون کم‌ترین کنش» برقرار باشد، پیش از آن‌که دقیقاً بدانند این قانون چگونه است. (این‌جا، مانند همیشه، آن‌چه قطعاً پیشینی است نشان دهنده می‌شود که چیزی کاملاً منطقی است.)

(فقره ۶۳۲۱)

ما باور پیشینی به قانون بقا نداریم، بلکه در عوض معرفت پیشینی به امکان صورت منطقی داریم.

(فقره ۶۳۳)

1. the law of least action
2. the law of conservation
3. the principle of sufficient reason
4. the law of continuity in nature
5. the law of least effort in nature

تمام چنین گزاره‌هایی، از جمله اصل علت کافی، قوانین پیوستگی در طبیعت، حداقل میزان هزینه در طبیعت و غیره، بصیرت‌هایی پیشینی درباره صورت‌هایی‌اند که در آن‌ها گزاره‌های علم می‌توانند ریخته شوند. (فقره ۶/۳۴)

همان‌گونه که از این سه فقره برمی‌آید، ویتگنشتاین به چنین قوانینی نه از موضع درستی یا نادرستی ادعاهای آن‌ها در باب طبیعت، بلکه از موضع صورت‌ها و قالب‌هایی منطقی نگاه می‌کند. به دیگر سخن، همان‌گونه که در فقره ۶/۳۳ بیان می‌کند، او به صورتی پیشینی به چنین قوانینی باور ندارد و نمی‌داند که آیا، در مواجهه با طبیعت، ادعاهای این قوانین تأیید خواهد شد یا خیر. آن‌چه به صورت پیشینی معلوم است، صورت و فرم منطقی این گزاره‌ها است. قوانین عمومی در حکم صورت‌ها و قالب‌هایی منطقی‌اند که سایر احکام و گزاره‌های مربوط به علم (فارغ از صدق و کذب‌شان) می‌توانند در این قالب‌ها ریخته شوند و فرم منطقی آن‌ها را کسب کنند. به‌عنوان نمونه، اگر قانون بقا انرژی را صرفاً به‌عنوان صورت و فرمی منطقی در نظر بگیریم، آن‌گاه بسیاری از گزاره‌های علمی می‌توانند در این قالب ریخته شوند. به‌عنوان مثال، زمانی که تکه‌سنگی از ارتفاعی سقوط می‌کند و بخشی از انرژی پتانسیل آن به انرژی جنبشی تبدیل می‌شود، این واقعیت می‌تواند در قالب گزاره‌ای مشخصه صورت‌بندی شود. گزاره‌ای که فرم و صورت منطقی آن همان فرم و صورت منطقی قانون بقا است.

به عبارت دیگر، در قوانین عمومی آن‌چه ما به صورتی پیشینی می‌دانیم همین صورت‌ها و فرم‌های منطقی است. ما از این قوانین به‌عنوان قواعدی^۱ برای صورت‌بندی و رده‌بندی سایر گزاره‌های علمی استفاده می‌کنیم و این‌جا است که پیشینی بودن به قوانین عمومی الصاق می‌شود. هر قانون عمومی قاعده‌ای پیشینی برای ساخت و رده‌بندی گزاره‌های علمی است. اکنون اگر قوانین عمومی

را به عنوان قواعد ساخت گزاره‌ای در نظر بگیریم، چنین قواعدی، بیش از آن که توصیفی باشند، امری‌اند. به عبارت دیگر، این قوانین، از آن حیث که صورت منطقی سایر گزاره‌های علمی را بیان می‌کنند، ارتباطی با جهان، که موضوع توصیف علم است، ندارند.^۱ همان گونه که پروکتور، نویسنده مقاله «قوانین علمی و اشیاء علمی در تراکتاتوس»، بیان می‌کند، گزاره‌های موجود در علم دارای اشکال منطقی مختلفی‌اند. قوانین [عمومی] این گزاره‌های پراکنده را بر اساس صورت‌های منطقی‌شان گردآورده، منظم می‌کنند.^۲

این نکته را که قوانین عمومی در تلقی ویتگنشتاین پیشینی و نه پسینی‌اند، می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز توضیح داد. هر گزاره عمومی (گزاره‌ای با سور عمومی) در واقع وصف رده‌ای از گزاره‌های شخصی‌ه است که صورت منطقی معینی دارند. به عنوان مثال، گزاره «همه xها میرا هستند»، به عنوان یک گزاره عمومی، معین‌کننده همه گزاره‌هایی است که شکل منطقی خاصی دارند. لذا گزاره‌هایی مانند «همه انسان‌ها میرا هستند» یا «همه اسب‌ها میرا هستند»، همگی، به علت داشتن یک فرم و صورت منطقی واحد (همان صورت منطقی گزاره عمومی اصلی)، به وسیله این گزاره رده‌بندی می‌شوند. به همین ترتیب، گزاره عمومی «همه انسان‌ها میرا هستند» قاعده و ساختی منطقی را نشان می‌دهد که گزاره‌هایی از قبیل «این مرد چاق میرا است» و «آن زن نوازنده میرا است»، همگی، از آن صورت منطقی پیروی می‌کنند. با چنین تلقی‌ای است که می‌توان گفت گزاره‌های عمومی به طور عام، و قوانین عمومی به طور خاص، وصف گزاره‌ها به عنوان گزاره‌اند. به عبارتی، آن‌ها مربوط به سمبولیسم و صورت‌بندی منطقی سایر گزاره‌ها نیستند و نه مربوط به چیزی که این سمبول‌ها بر آن دلالت دارند.^۳ این جا است که معنای پیشینی بودن قوانین عمومی روشن می‌شود.

1. G. Proctor, (1959) «Scientific Laws and Scientific Objects in the Tractatus», *The British Journal for the Philosophy of Science*, 10, 39, p. 179.

2. *Ibid.*, p. 180.

3. *Ibid.*, p. 181.

اکنون، با داشتن این تلقی، راه چندانی برای پیوند زدن قوانین عمومی طبیعت با منطق باقی نمانده است. قوانین عمومی طبیعت، همچون احکام منطق، به یک معنا پیشینی‌اند و، بیش از آن که مربوط به جهان خارج باشند، مربوط به صورت‌بندی منطقی سایر گزاره‌ها نیستند. با برقراری این ارتباط میان قوانین عمومی و منطق می‌توان مطمئن بود که شرط اصلی ویتگنشتاین در فقره ۶۳، مبنی بر لزوم ارتباط میان منطق و قوانین، برآورده شده است و او می‌تواند چنین قوانینی را با این تعبیر منطقی تلقی کند. به همین دلیل، در پایان فقره ۶۳۵، با چنین حکمی در باب قوانین عمومی روبه‌رو می‌شویم:

قوانینی مانند اصل علت کافی درباره توری‌اند و نه درباره آنچه توری توصیف می‌کند.

در ادامه به استعاره توری بیش‌تر اشاره خواهیم کرد.

اکنون اجازه دهید به دسته دوم قوانین، که می‌توان آن‌ها را «قوانین محدود» یا «مرتبه اول» نامید، اشاره کنیم. (دلیل مرتبه اول نامیدن این قوانین آن است که مستقیماً درباره پدیده‌های طبیعی و نظم‌های درونی آن‌ها نیستند و نه درباره شرایطی که سایر قوانین باید برآورده کنند.) می‌دانیم که علوم تجربی، علاوه بر قوانین عمومی‌ای که درباره سایر قوانین‌اند، مشتمل بر قوانینی است که به ویژگی‌های هویتی خاص تحت شرایطی معین مربوط‌اند. به عنوان نمونه، قوانین نیوتن، اپتیک هندسی و ترمودینامیک از این دست است. در این قوانین، گرچه هنوز با جملاتی عمومی سروکار داریم، اما این جملات عمومی نه درباره سایر قوانین، بلکه درباره اشیائی خاص تحت شرایطی معین و ویژه‌اند. مثال مورد علاقه ویتگنشتاین در رساله قوانین نیوتن و مکانیک نیوتنی است. او، ذیل فقرات ۶۳۴۱ تا ۶۳۵، به بحث درباره مکانیک نیوتنی می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد قوانین این شاخه از علم با منطق در پیوندند.

ویتگنشتاین دو استدلال برای نشان دادن ارتباط منطق و مکانیک ارائه می‌کند. پیش از پرداختن به این دو استدلال، ذکر این نکته مفید است که در واقع بخشی از استدلال ویتگنشتاین را، مبنی بر وجود ارتباط میان قوانین عمومی و منطق، می‌توان به قوانین مرتبه اول نیز تعمیم داد. در آنجا گفتیم که هر گزاره عمومی، از آن جهت که معین‌کننده فرمی منطقی است و می‌تواند سایر گزاره‌ها را رده‌بندی کند، به‌عنوان قاعده‌ای برای ساخت جملات، پیشینی است. اکنون همین نکته در باب قوانین مرتبه اول، مانند قوانین نیوتن، نیز صادق است. در این‌جا هم با گزاره‌هایی عمومی سر و کار داریم و صرف همین عمومیت کافی است تا بتوان به آن‌ها به‌عنوان قواعد ساخت گزاره‌ای نگاه کرد.

اما، جدا از این استدلال، ویتگنشتاین دو استدلال دیگر برای پیشینی بودن قوانین مرتبه اول ارائه کرده است. اولین استدلال، برای نشان دادن ارتباط میان قوانین نیوتن (به‌عنوان نمونه‌ای از قوانین مرتبه اول) و منطق، در فقره ۶۳۴۲ بیان شده است. برای فهم این فقره، باید به‌خاطر داشت که در فقره پیشین (۶۳۴۱) ویتگنشتاین مکانیک نیوتنی را به توری‌ای تشبیه کرده است که بر روی عکس‌ها قرار می‌دهیم و به‌وسیله آن توصیفی از عکس‌ها به دست می‌دهیم. به‌عنوان مثال، می‌گوییم در هر خانه چه تعداد نقطه رنگی با چه رنگ‌هایی وجود دارد. با توصیف نقاط قرار گرفته در تمام شبکه‌های (خانه‌های) این توری، در واقع به توصیفی از عکس دست یافته‌ایم.

و اکنون می‌توانیم موقعیت نسبی منطق و مکانیک را مشاهده کنیم. (البته توری می‌تواند متشکل از بیش از یک نوع شبکه باشد: به‌عنوان مثال، می‌توان هم شبکه‌های مثلثی و هم شش‌ضلعی داشت.) امکان توصیف تصویری مانند آن‌چه در بالا ذکر کردیم، به‌وسیله توری‌ای با صورتی داده شده، هیچ چیز درباره آن تصویر به ما نمی‌گوید. (چراکه این امر برای تمام چنین تصاویری برقرار است.) اما آن‌چه تصویر را مشخص می‌کند

این است که تصویر می‌تواند به وسیله توری‌ای خاص، با اندازه معینی از شبکه‌ها، به‌طور کامل توصیف شود.

به‌نحوی مشابه، امکان توصیف عالم به‌وسیله مکانیک نیوتنی هیچ چیز در باب عالم به ما نمی‌گوید: بلکه آن‌چه درباره آن چیزی می‌گوید روش دقیقی است که به کمک آن توصیف عالم به این وسیله ممکن می‌شود. همچنین با گفتن این واقعیت که می‌توان عالم را با یکی از نظام‌های مکانیک، به‌گونه‌ای ساده‌تر از سایر نظام‌ها توصیف کرد، چیزی درباره عالم به ما گفته می‌شود.

(فقره ۶۱۳۴۲)

مجدداً دغدغه نویسنده رساله در این‌جا نشان‌دادن نوعی ارتباط میان منطق و مکانیک است. روش ویتگنشتاین در این فقره تأکید بر آن است که مکانیک نیوتنی (و یا اصولاً هر نظام مکانیکی دیگری) فی‌نفسه اطلاعاتی درباره عالم به دست نمی‌دهد. به عبارتی هر نظام مکانیکی مشابه توری‌ای است که می‌توان برای توصیف تصاویر مختلف از آن سود جست. مادام که این توری بر روی تصاویر قرار داده نشده است و ما مشغول بررسی خود آن توری و روابط (کاملاً هندسی) میان شبکه‌های آن هستیم، به هیچ‌رو اطلاعاتی درباره تصاویری که می‌توان با این توری توصیف کرد، نداریم. به همین ترتیب، تا زمانی که به نظریه یا قانونی علمی به صورت الگو یا ساختی منطقی می‌نگریم (الگو و ساختی که ممکن است جهان را توصیف کند)، هیچ اطلاعاتی درباره جهان به دست نداده‌ایم. تنها زمانی از حوزه منطق به حوزه جهان خارج منتقل می‌شویم که، علاوه بر ساخت منطقی و پیشینی قوانین، آن‌ها را به‌نحوی به جهان پیوند دهیم و به‌وسیله ساخت منطقی آن‌ها ادعاهایی درباره جهان مطرح کنیم.

به‌عنوان نمونه، قوانین سه‌گانه نیوتن در مورد حرکت، تا هنگامی که در جهان خارج و در حوزه اجسام متحرک تعبیر نشده‌اند (مثلاً پیش از آن‌که به‌وسیله

قواعد دلالت‌شناختی مشخص کنیم «f» در این روابط دلالت بر نیرو در جهان خارج دارد، هیچ اطلاعاتی درباره جهان به دست نمی‌دهند. حتی کاملاً ممکن است این قوانین را، به جای تعبیر در حوزه مکانیک، در حوزه‌ای دیگر تعبیر کنیم. (به عنوان مثال، یک مدل برای قانون « $f = m.a$ » آن است که در آن «m» دلالت بر مادر بیولوژیک بودن، «a» دلالت بر پدر بیولوژیک بودن، علامت ضرب «.» دلالت بر آمیزش داشتن و «f» دلالت بر فرزند بودن داشته باشد. آن‌گاه تعبیر قانون مذکور در این مدل این‌گونه خواهد بود که فرزند بودن همان حاصل آمیزش پدر و مادر بیولوژیک بودن است.) قوانین نیوتن تنها زمانی ادعاهایی در باب جهان مطرح می‌کنند که به نحوی آن‌ها را در حوزه جهان خارج تعبیر کنیم. به عنوان مثال، پس از معین کردن روابط دلالت‌شناسانه میان ترم‌های یک نظریه با هویتی در جهان خارج، اگر ادعا کنیم قوانین نیوتن برای توصیف مکانیکی جهان خارج کافی‌اند و نیازی به فرض هویتی مجزا، علاوه بر آنچه در این قوانین ذکر شده است، نداریم، در آن صورت ادعایی در باب جهان ابراز کرده‌ایم. به همین ترتیب، اگر بگوییم مکانیک نیوتنی از سایر نظام‌های مکانیکی ساده‌تر است و معادلات آن در باب حرکت به شکل ساده‌تری حرکات اشیاء جهان را توصیف می‌کند، آن‌گاه مجدداً، به کمک مکانیک نیوتنی، ادعایی درباره جهان مطرح کرده‌ایم. اما نکته اصلی این است که تا پیش از تعبیر قوانین و تعیین روابط دلالت‌شناختی، هیچ نظریه یا قانون علمی‌ای به خودی خود ادعاهایی درباره عالم ندارد.

اکنون، با در دست داشتن این نگاه، می‌توان فهمید که چرا نویسنده رساله از نوعی ارتباط میان منطق و مکانیک سخن می‌گوید. گزاره‌های منطق نیز در تلقی ویتگنشتاین جدا از عالم‌اند و سخنی در باب آن نمی‌گویند. لذا از این منظر، گزاره‌های منطق و قوانین نیوتن (به عنوان نمونه‌ای از قوانین مرتبه اول) مشابه یکدیگرند: مادام که آن‌ها را در حوزه جهان خارج تعبیر نکرده‌ایم، ادعاهایی در باب جهان خارج مطرح نمی‌کنند و لذا پیشینی‌اند.

دومین استدلال ویتگنشتاین، برای نشان دادن پیوند میان منطق و مکانیک نیوتنی، ذیل فقرات ۶۳۴۳۱، ۶۳۴۳۲ و ۶۳۵ بیان شده است:

قوانین فیزیک با تمام لوازم منطقی‌شان، همچنان به صورتی غیرمستقیم، درباره اشیاء جهان سخن می‌گویند.

(فقره ۶/۳۴۳۱)

نباید فراموش کنیم که هر توصیفی از عالم، به وسیله مکانیک، توصیفی کاملاً عام خواهد بود. به عنوان مثال، چنین توصیفی هیچ‌گاه ذکری از اجرام-نقطه‌ای خاص به میان نمی‌آورد، بلکه تنها در باب هر جرم-نقطه‌ای، صحبت می‌کند.

(فقره ۶/۳۴۳۲)

گرچه نقاط در تصاویر ما شکل‌هایی هندسی‌اند، با این وجود، هندسه آشکارا نمی‌تواند چیزی درباره صورت واقعی و موقعیت آن نقاط بگوید. توری کاملاً هندسی است؛ تمام خصوصیات آن را می‌توان به صورت پیشینی به دست داد.

(فقره ۶/۳۵)

تأکید نویسنده رساله در این استدلال بر آن است که گرچه در قوانین نیوتن سخن از اجرام-نقطه‌ای و... است، اما در این قوانین هیچ‌گاه ذکری از اجرام-نقطه‌ای خاص و معین (اجرامی که در جهان خارج موجودند) به میان نمی‌آید. به عبارت دیگر، قوانین نیوتن از نوع اجرام-نقطه‌ای سخن می‌گویند و نه از نمونه‌های آن‌ها. به این دلیل است که این قوانین، به صورتی غیرمستقیم، در باب اشیاء جهان‌اند. در این قوانین به روابط میان انواع پرداخته می‌شود، در حالی که آن‌چه واقعاً در جهان خارج وجود دارد نمونه‌ها و مصادیق این انواع است. این نکته مؤید آن است که قوانین

نیوتن دارای عمومیت و کلیت‌اند و، همچون هندسه، هیچ چیز درباره نمونه‌ها، مصادیق و روابط حاکم میان آن‌ها نمی‌گویند. هم قوانین علمی و هم قوانین هندسه عمومی کلی و پیشینی‌اند و در آن‌ها ذکر از اشیاء جهان خارج نیست. لذا مجدداً شاهد پیوندی میان منطق و قوانین هستیم: عمومیت و کلیتی که در این‌جا ذکر شد خصلت گزاره‌های منطق است. در منطق نیز سخن از اشیاء و هویات خاص جهان خارج نیست. هم قوانین علم و هم گزاره‌های منطق، به صورتی غیرمستقیم، به جهان خارج مرتبط می‌شوند.

۳. آیا علیت یک قانون است؟

اکنون، پس از شرح آراء ویتگنشتاین در باب ماهیت قوانین طبیعت، به بررسی دو اصل خاص، که او در رساله ذکر کرده و مدعی قانون نبودن آن‌ها شده است، می‌پردازیم. مورد اول [شبهه] قانون یا اصل علیت است. اولین اشاره به علیت ذیل دو فقره ۶۳۲ و ۶۳۲۱ صورت گرفته است:

قانون علیت یک قانون نیست، بلکه صورت یک قانون است.

(فقره ۶/۱۲)

«قانون علیت» — این یک نام عمومی است. و درست همان گونه که در مکانیک، به‌عنوان مثال، «اصول-کمینه» داریم، نظیر قانون حداقل کنش، در فیزیک هم قوانین علی داریم، قوانینی که صورت علی دارند.

(فقره ۶/۳۲۱)

پس از این دو فقره، اشارات بعدی به علیت ذیل فقرات ۶۳۶ و ۶۳۶۲ مطرح شده است:

اگر قانون علیتی وجود می‌داشت، می‌توانست به‌نحو زیر بیان شود: قوانین طبیعت وجود دارند.

اما البته آن [قانون] گفتنی نیست [نمی‌تواند گفته شود]: [چرا که] خود را آشکار می‌سازد.

(فقره ۳/۳۶)

آن‌چه می‌تواند توصیف شود، درعین حال می‌تواند رخ دهد: و آن‌چه قانون علیت قرار است بیرون نهد، حتی نمی‌تواند توصیف شود.

(فقره ۶/۳۶۲)

سؤال اساسی در مورد علیت این است که چرا ویتگنشتاین حاضر نیست همان حکمی را که برای قوانین مرتبه دوم و اول صادر کرد به اصل علیت تعمیم دهد. در فقره ۶۳۶۲، مؤلف رساله به یکی از پایه‌های فکری خود اشاره می‌کند: آن‌چه قابلیت توصیف شدن دارد می‌تواند در جهان پیرامون نیز رخ دهد. به‌عنوان نمونه، این حکم که آهن در اثر حرارت منبسط می‌شود، حکمی قابل بیان و توصیف است، زیرا آن‌چه این حکم ابراز می‌کند (رویدادی که این حکم از آن سخن می‌گوید) می‌تواند در جهان خارج محقق شود (یا نشود). به یاد داشته باشیم که، بنابر نظریه تصویری معنا، صدق و کذب فرع بر معناداری است. گزاره فوق معنادار است و قابلیت تحقق در عالم خارج را دارد (یعنی آن‌چه این گزاره تصویر می‌کند یکی از وضعیت‌های امور ممکن است). اما این‌که آیا در جهان واقعی نیز چنین وضعیتی برقرار است یا خیر، امری دیگر است و پس از تحقق معناداری، نوبت به بررسی آن می‌رسد.

اکنون، با در دست داشتن این ملاک، نویسنده رساله بر آن است که اصولاً نمی‌توان حالتی را تصور کرد که در آن قانون علیت نقض شده باشد. بنابر نظر ویتگنشتاین، ما، به‌عنوان کاربران زبان، اصولاً نمی‌توانیم جهان را فارغ از رابطه علی درک کنیم. علیت به لحاظ مفهومی مقدم بر تجربه است و نمی‌توان تصور کرد که جهان به‌نحو غیرعلی فهمیده، تجربه و صورت‌بندی شود. با این حال نمی‌توان

علیت را در جهان خارج نیز ردیابی کرد و از وجود آن در عالم خارج سراغ گرفت. خلاصه آن که ما جهان را از خلال رابطه علی نظاره و تجربه می‌کنیم و لذا آن حالتی از جهان که توسط اصل علیت کنار گذاشته می‌شود (نبودن رابطه علت و معلولی در جهان) اصولاً حتی قابل توصیف و بیان هم نیست. و از آن‌جا که، بر طبق ملاک اصلی رساله، گزاره‌های معنادار گزاره‌هایی‌اند که تصویر یکی از وضعیت‌های امور ممکن باشند، اصل علیت و نقیض آن هر دو از دایره این گزاره‌ها خارج می‌شوند. به این خاطر است که ویتگنشتاین در پایان فقره ۶۳۶ می‌گوید که قانون علیت خود را می‌نماید و آشکار می‌سازد. این خصلت گزاره‌های ریاضیاتی و منطقی است که، به دلیل نداشتن تصویر، خود را می‌نمایاند.

با مد نظر قرار دادن تحلیل فوق، می‌توان میان قوانین مکانیک و قانون علیت مقایسه‌ای انجام داد. این دو، به همراه گزاره‌های منطقی و ریاضیاتی، در یک نکته مشترک‌اند و آن پیشینی بودن است. هیچ‌کدام از این قوانین تصویر یک حالت ممکن خاص در جهان خارج نیستند. اما نکته اصلی این است که آن‌چه با قوانین نیوتن، به‌عنوان برخی از وضعیت‌های امور ممکن، فرض می‌شود و آن‌چه با این قوانین، به‌عنوان برخی از وضعیت‌های امور ممکن، از دایره علم کنار گذاشته می‌شود، هر دو، قابل توصیف، بیان و تحقق‌اند. به عبارت دیگر، هم می‌توان جهان را به‌گونه‌ای توصیف و تصور کرد که سه اصل مکانیک نیوتن در آن صادق باشد و هم می‌توان آن را به‌گونه‌ای تصور و توصیف کرد که این سه اصل در آن برقرار نباشد. اما اصل علیت چنین نیست. به نظر ویتگنشتاین، نمی‌توان جهان را بدون فرض اصل علیت توصیف یا تصور کرد. از این‌رو، آن‌چه این اصل کنار می‌نهد قابل توصیف نیست و لذا اصل علیت یک قانون طبیعت نیست.

با دقت در نحوه استدلال ویتگنشتاین در باب اصل علیت، آشکار می‌شود که تلقی او از علیت صبغه کانتی دارد. به نظر می‌رسد در نگاه ویتگنشتاین، همچون کانت، علیت مقوله‌ای است که به‌واسطه آن ما به فهم جهان نائل می‌آییم. اما درعین‌حال، فهم جهان از خلال این مقوله امری غیرتجربی و پیشینی است و

همه انسان‌ها به‌نحو یکسان واجد آن هستند. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد از دید ویتگنشتاین نیز، مانند کانت، با مجهز نبودن به مقولات فاهمه، نمی‌توان عالم پدیداری را، در معنای کانتی آن، فهمید. مقولات فاهمه از تجربه برگرفته نشده‌اند و درعین‌حال، شرط ضروری تکوین معرفت تجربی‌اند.

اگر چنین رأیی را بپذیریم، آن‌گاه لازمه آن این خواهد بود که ویتگنشتاین نیز، همچون کانت، برای سوژه و من تجربی، اولاً و بالذات، شأن فلسفی چندانی قائل نباشد و در مقابل بر سوژه متافیزیکی تأکید کند. در پرتو این تبیین می‌توان برخی از فقرات رساله را، که در آن‌ها به موضوع ذهن و سوژه پرداخته شده است و ظاهراً چنین تلقی‌ای را به خواننده منتقل می‌کند که سوژه فکر نمی‌کند و نقشی در پدید آوردن معنا و معرفت ندارد، به‌گونه‌ای دیگر قرائت کرد. چهار فقره ۵/۶۳۱، ۵/۶۳۲ و ۵/۶۳۳ نمونه‌ای از این موارد است:

من جهان خود هستم.

(فقره ۵/۶۳۳)

چیزی تحت عنوان سوژه‌ای که می‌اندیشد یا با ایده‌ها سر و کار دارد، وجود ندارد...

(فقره ۵/۶۳۱)

سوژه متعلق به عالم نیست: بلکه مرز عالم است.

(فقره ۵/۶۳۲)

سوژه متافیزیکی در کجای این عالم یافت می‌شود؟...

(فقره ۵/۶۳۳)

به نظر می‌رسد سوژه‌ای که در این فقرات نفی می‌شود سوژه‌ای تجربی است

و نه سوژه‌ای متافیزیکی. در واقع ویتگنشتاین با کنار نهادن سوژه تجربی جا را برای سوژه متافیزیکی و استعلایی باز می‌کند؛ سوژه استعلایی‌ای که سخن گفتن معنادار را درباره جهان پیرامون امکان‌پذیر می‌سازد. در واقع، مفروض گرفتن چنین سوژه‌ای شرط امکانی سخن گفتن در معنای کانتی کلمه را مهیا می‌سازد. مانند من استعلایی در منظومه کانتی که اگرچه از تجربه اتخاذ نشده، اما شرط ضروری تکوین معرفت سوژه نسبت به جهان پیرامون است. سوژه متافیزیکی در فضای رساله نیز از تجربه برگرفته نشده و در عین حال، شرط ضروری القاء سخنان معنادار توسط کاربر زبان است. از این رو، برخی از شارحان رساله بر این رأی‌اند که، برخلاف کاوش‌های فلسفی (به‌عنوان نماد دوران دوم فلسفی ویتگنشتاین)، پروژه فلسفی دوران نخست ویتگنشتاین صیغه‌ای متافیزیکی، استعلایی و غیرتجربی دارد و رگه‌هایی از سنت فلسفی آلمان و آراء فیلسوفان آلمانی (خصوصاً شوپنهاور) در آن دیده می‌شود.^۱ در واقع، هرچند رساله تحت تأثیر مور، اتمیسم منطقی راسل و سنت تجربه‌گرایی انگلیسی نگاشته شده است، برای به دست دادن خوانشی سازوار و فراگیر از این اثر، برخلاف قرائت اعضای حلقه وین، باید در مؤلفه‌های غیرتجربی و استعلایی آن نیز به دیده عنایت نگریست.^۲ در عین حال، باید به خاطر داشت که نفی تلقی تجربی از سوژه در این فقرات رساله در تناسب و تلائم با پروژه ضد روان‌شناسی‌گرایی^۳ فرگه است.

۱. ن.ک.:

B. McGuinness (2002) *Approaches to Wittgenstein: Collected Papers* (London and New York, Routledge), pp. 131 – 139.

۲. لازم به ذکر است که علاوه بر قرائت استعلایی-غیرتجربی و قرائت تجربی حلقه وین از رساله، قرائت سومی نیز از رساله در منابع مربوط ارائه شده است. بنابر رأی قاتلان به این قرائت، پیام اصلی و محوری رساله نگاه درمان‌گرایانه به فلسفه است. در این تلقی، پاره‌ای از فقرات میانی و به‌ویژه فقرات پایانی رساله (از جمله فقره ۷۵۴ که نقشی کلیدی در این میان دارد) جانشین اصلی کتاب‌اند. طبق این خوانش، عبارت «به دور انداختن نردبان»^۴ که در فقرات پایانی رساله به کار رفته است، دعوت به عبور کردن و پشت سر نهادن آموزه‌های رساله است؛ به عبارتی، باید به فلسفه به‌مثابه درمان نگریست. برای بسط پیش‌تر مطلب، ن.ک.:

A. Crary and R. Read (2000) *The New Wittgenstein* (eds.), (London: Routledge).
3. anti-psychologism

۴. آیا استقراء یک قانون است؟

دومین موردی که از نظر ویتگنشتاین نمی‌توان آن را قانونی اصیل به‌شمار آورد و در واقع باید آن را «موسوم به قانون» (فقره ۶۷۳۱) دانست استقراء است. در فقره ۶۷۳۱ چنین بیان می‌شود که قانون موسوم به استقراء را نمی‌توان یکی از قوانین منطقی دانست، زیرا آشکارا دارای «معنا» است و همین معنا داشتن سبب می‌شود که چنین قانونی نتواند در حکم یک گزاره پیشینی در نظر گرفته شود. پس از این اشاره مختصر، نویسنده رساله بار دیگر ذیل فقرات زیر به استقراء بازمی‌گردد:

روال استقراء مشتمل است بر پذیرش ساده‌ترین قانونی که بتواند با تجربه ما آشتی داده شود، به‌عنوان قانونی صادق.

(فقره ۶۷۳۳۶)

اما این روال دارای هیچ‌گونه توجیه منطقی‌ای نیست، بلکه تنها توجیهی روان‌شناختی دارد. روشن است که هیچ مبنایی برای باور به این که ساده‌ترین احتمال در واقع محقق خواهد شد، وجود ندارد.

(فقره ۶۷۳۳۱)

این یک فرضیه است که خورشید فردا طلوع خواهد کرد؛ و این بدین معنی است که ما نمی‌دانیم آیا طلوع خواهد کرد یا خیر.

(فقره ۶۷۳۳۱)

هیچ اجباری که باعث شود چیزی روی دهد، چراکه چیز دیگری پیش‌تر روی داده است، در کار نیست. تنها ضرورتی که وجود دارد ضرورت منطقی است.

(فقره ۶۷۳۷)

این فقرات، که آشکارا لحنی هیومی دارند، نشان می‌دهند که نویسنده رساله

منکر هرگونه ضرورتی (جز ضرورت منطقی) در طبیعت است و لذا نمی‌توان، به‌واسطه متوسل شدن به ضرورت در رابطه علی، مبنایی برای استقراء فراهم کرد. استقراء قانون منطقی نیست، به این دلیل که پیشینی نیست. به عبارت دیگر، هیچ ملاحظه منطقی‌ای لازم نمی‌کند که آنچه در گذشته روی داده است در آینده نیز تکرار شود و پدیده‌ای که کراراً در گذشته رخ داده است در آینده نیز به همان منوال ادامه یابد.

حال سؤال این است که چرا ویتگنشتاین همین استدلال را در باب آنچه ما قبلاً قوانین عمومی طبیعت نامیدیم به‌کار نبرده است؟ در آن‌جا نیز می‌توانستیم بگوییم اصل علت کافی و قانون پیوستگی در طبیعت به‌واسطه ملاحظات منطقی و پیشینی نمی‌توانند به‌دست آمده باشند. به عبارت دیگر، سؤال آن است که آنچه استقراء را از قوانین عمومی دیگر جدا می‌کند چیست؟ و چرا نمی‌توان گفت استقراء صرفاً صورتی منطقی و محدودیتی برای قوانین مرتبه اول علم است، به‌گونه‌ای که اگر صرفاً به‌عنوان قاعده‌ای برای ساخت گزاره‌های دیگر در نظر گرفته شود، پیشینی خواهد بود؟ نویسنده رساله به توضیح صریح این نکته و بیان تفاوت استقراء با سایر قوانین عمومی طبیعت پرداخته است؛ اما، به‌عنوان یک راهنما، شاید بتوان از آن‌چه در فقرات ۶۳۱ و ۶۳۳ گفته شده است استفاده کرد. در فقره اول، ویتگنشتاین بیان می‌کند که استقراء دارای «معنا» است. این که منظور ویتگنشتاین از «معنا» چیست و تمایز دقیق آن از مدلول چگونه است، از مباحث کم‌وبیش مناقشه‌برانگیز در رساله است. حتی این که آیا ویتگنشتاین «معنا» و «مدلول» را مطابق با کاربرد فرگه‌ای این اصطلاحات به‌کار برده باشد نیز آشکار نیست. اما بنا بر یکی از قرائت‌های موجود که از قضا با فقره ۶۳۳ نیز سازگار است گزاره‌هایی دارای معنا هستند که، علاوه بر داشتن مدلول، حکم کنند که آنچه تصویر می‌کنند به‌صورت بالفعل و واقعی نیز در جهان خارج وجود دارد.^۱ به

عبارتی، می‌توان گفت گزاره‌ای معنادار است که تصویر یکی از وضعیت‌های امور ممکن باشد. آن‌گاه از میان جملات معنادار آن‌هایی دارای مفهوم‌اند که، علاوه بر تصویر کردن یکی از وضعیت‌های امور ممکن، حکم کنند آنچه تصویر شده واقعاً نیز در جهان خارج محقق شده است.

اکنون در فقره ۶۳۳، در تأیید این که استقراء دارای معناست، مجدداً تأکید می‌شود که استقراء تنها به‌معنای در نظر گرفتن قاعده‌ای کلی که می‌تواند گزاره‌های دیگر را دسته‌بندی کند نیست. به عبارتی، استقراء صرفاً قاعده‌ای پیشینی نیست که یکی از صورت‌های منطقی ممکن گزاره‌ها را بیان کند. در این فقره چنین بیان می‌شود که روال استقراء به‌معنای صادق انگاشتن ساده‌ترین قانونی است که بتواند با تجارب ما سازگار باشد. نتیجه آن که می‌توان در مقایسه استقراء و قوانین عمومی طبیعت (مانند قانون بقاء) چنین گفت: قانون بقاء، مادام که به‌عنوان قاعده‌ای برای ساخت گزاره‌ها در نظر گرفته شود و از درستی یا نادرستی آن در جهان خارج سخن به میان نیاید، قاعده‌ای پیشینی برای ساخت گزاره‌ها است. اما آن‌گاه که این قانون به‌عنوان واقعی درست درباره جهان خارج به‌کار برده شود، شأن منطقی خود را از دست خواهد داد. ویتگنشتاین آن‌جا که از منطقی بودن قانون بقاء دفاع می‌کند (فقره ۶۳۳)، از صادق یا کاذب بودن آن در جهان خارج سخنی به میان نمی‌آورد («ما به‌صورتی پیشینی به قانون بقاء باور نداریم، بلکه در عوض معرفتی پیشینی به امکان یک صورت منطقی داریم.») اما فقره ۶۳۳ بیانگر آن است که استقراء در دید نویسنده رساله نه فقط یک قاعده منطقی برای ساخت گزاره‌ها، بلکه مشتمل بر صادق فرض کردن این حکم در جهان خارج نیز هست. اگر چنین باشد، آن‌گاه آشکار است که استقراء از دایره قوانین عمومی فراتر رفته، شأن منطقی خود را از دست می‌دهد. این تفسیر با فقره ۶۳۷ تقویت می‌شود:

Routledge History of Philosophy, Vol. IX: Philosophy of Science, Logic and Mathematics in the 20th Century (London), p. 165.

1. J. Bogen (1996) «Wittgenstein's Tractatus» in G.H.R. Parkinson and S.G. Shanker (eds.),

کل مفهوم مدرن از جهان بر مبنای این توهم است که آن چه اصطلاحاً قوانین طبیعت نامیده می‌شوند، تبیین‌های پدیده‌های طبیعی‌اند. (فقره ۶/۳۷۱)

در این جا نویسنده رساله آشکارا بیان می‌کند که از نظر او این دیدگاه که قوانین طبیعت توضیح‌دهنده پدیده‌های طبیعی‌اند نادرست است. به دیگر سخن، این دیدگاه که قوانین طبیعت، علاوه بر شأن منطقی خود، به‌عنوان قواعد ساخت گزاره‌ای (یا در تمثیل ویتگنشتاین، علاوه بر شأن خود، به‌عنوان توری‌هایی که می‌توان تصاویر مختلف را با آن‌ها توصیف کرد)، دارای ارتباطی با جهان خارج نیز هستند و می‌توانند پدیده‌های طبیعی را توضیح دهند توهمی بیش نیست.

خلاصه آن‌که قوانین طبیعت تا جایی که به‌عنوان قواعد ساخت گزاره‌ای در نظر گرفته شوند، پیشینی و از همین رو منطقی‌اند؛ اما هرگاه، همچون استقراء، علاوه بر شأن منطقی، صدق را نیز به آن‌ها نسبت دهیم و ادعا کنیم که آن‌چه این قوانین در باب طبیعت می‌گویند صادق نیز هست و لذا می‌توان از آن‌ها، به‌عنوان توضیح‌دهنده پدیده‌های طبیعی، مدد گرفت، به خطا رفته‌ایم. تمثیل توری ویتگنشتاین آشکارا نشان می‌دهد که از نظر او قوانین طبیعت هیچ ادعایی در باب واقعیت ندارند، همان‌گونه که توری‌ای که به کمک آن می‌توان تصاویر را توصیف کرد هیچ ادعایی در باب تصاویر ندارد. هیچ کدام از این دو هویت (قوانین و توری) خبری از عالم واقع نمی‌دهند و صرفاً نظامی، در میان انواع نظام‌های مختلف، برای بازنمایی عالم‌اند. هرگاه یکی از این قوانین پا را از این حد فراتر گذاشته و ادعایی در باب عالم، آن‌گونه که هست، مطرح کند (همچون مورد استقراء)، آن‌گاه آن گزاره شأن قانونی خود را از دست خواهد داد. این تفسیر ضدواقع‌گرایانه از قوانین ما را به بخش آخر این مقاله، که مقایسه‌ای است میان آراء ویتگنشتاین و قراردادگرایان در باب قوانین، راهنمایی می‌کند.

۵. ویتگنشتاین و قراردادگرایی در باب قوانین طبیعت

دیدیم که از نظر ویتگنشتاین قوانین اصیل طبیعت در یک نکته مشترک‌اند و آن پیشینی بودن است. از نظر او قوانین طبیعت ادعاهایی در باب هویت واقعاً موجود در طبیعت و روابطی که میان آن‌ها برقرار است مطرح نمی‌کنند. قوانین طبیعت در حکم ابزارهایی بالقوه برای توصیف طبیعت‌اند که به کمک آن‌ها می‌توان به یکی از توصیفات ممکن طبیعت دست یافت؛ توصیفی که لزوماً ساده‌ترین یا کامل‌ترین توصیفات ممکن نیست.

این تلقی از قوانین طبیعت آشکارا نشان‌دهنده آن است که نمی‌توان ویتگنشتاین را در صف واقع‌گرایان نسبت به قوانین طبیعت قرار داد. از نظر نویسنده رساله، نیازی به هیچ‌گونه هم‌ریختی و مشابهتی میان ساختار نظریه‌های علمی و ساختار عالم وجود ندارد. قوانین طبیعت صرفاً احکامی پیشینی‌اند که می‌توان جهان را به کمک آن‌ها توصیف کرد، بدون آن‌که خود این قوانین ادعاهایی در باب طبیعت مطرح کنند. این که کدام یک از توصیف‌هایی که نظریه‌های رقیب از جهان به دست می‌دهند از سایر توصیف‌ها ساده‌تر یا کامل‌تر است بخشی از هیچ نظریه علمی‌ای نیست. تعیین ساده‌ترین یا کامل‌ترین توصیف ممکن از جهان مشتمل بر دادن اطلاعاتی درباره جهان است و قوانین طبیعت، به‌عنوان احکامی پیشینی، فاقد چنین ادعاهایی‌اند.

این موضع ضدواقع‌گرایانه در باب قوانین طبیعت دارای شباهت‌هایی با آراء قراردادگرایان است. ما در این بخش به مقایسه‌ای میان آراء ویتگنشتاین و پوانکاره (به‌عنوان یک قراردادگرا) دست خواهیم زد. پوانکاره در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی شاهد انقلاب‌ها و تحولات گسترده و عمیقی در فیزیک بوده است. او در دوره‌ای از حیات فکری خود، به‌خصوص در کتاب علم و فرضیه، که در سال ۱۹۰۲ انتشار یافت، از قراردادگرایی دفاع کرده است؛ هرچند با تأمل در انقلاب‌های فیزیکی اوایل قرن بیستم دست از قراردادگرایی برداشت و در کتاب

۱۹۰۵ خود، ارزش علم اذعان کرد که علی‌رغم ادعای قراردادگرایانه پیشین خود، باید مکانیک نیوتنی را کنار گذاشت. ما در این بخش خود را به آراء پوانکاره دوره اول محدود خواهیم کرد.^۱ یکی از نکات قابل توجه در مقایسه آراء ویتگنشتاین و پوانکاره این است که هر دو برآن‌اند که هندسه در میان شاخه‌های مختلف ریاضیات نامزد مناسبی برای قراردادگرایی است. دیدیم که از نظر ویتگنشتاین گزاره‌های هندسی (مثلاً گزاره‌های هندسی درباره روابط میان شبکه‌های یک توری) پیشینی‌اند و اطلاعاتی درباره جهان به ما نمی‌دهند. از نظر پوانکاره نیز هندسه اقلیدسی صرفاً مجموعه‌ای از قراردادهاست؛ دقیقاً همانند قراردادهایی که ما به کمک آن‌ها نظام اندازه‌گیری متریک را تعریف می‌کنیم. در این معنا نظام هندسه اقلیدسی حاوی اطلاعات ویژه‌ای در مورد جهان، که سایر نظام‌های هندسه غیراقلیدسی فاقد آن باشند، نیست.^۲ اما باید دقت داشت که میان آراء ویتگنشتاین و پوانکاره در باب هندسه تفاوت بسیار مهمی وجود دارد. دیدیم که از نظر ویتگنشتاین گزاره‌های هندسی پیشینی‌اند و لذا این ادعا که یکی از نظام‌های هندسی (مثلاً نظام هندسه اقلیدسی) از سایر نظام‌ها ساده‌تر است ادعایی در باب جهان است و خارج از حوزه جملات پیشینی قرار می‌گیرد؛ حال آن‌که قراردادگرایی پوانکاره شامل دو بخش است: نخست آن‌که هندسه اقلیدسی مجموعه‌ای از قراردادهاست و دوم آن‌که هندسه اقلیدسی ساده‌ترین قرارداد ممکن است.^۳ تلقی ویتگنشتاین از هندسه آشکارا فاقد بخش دوم است. نکته دیگر این‌که گرچه پوانکاره در مورد هندسه اقلیدسی موضعی قراردادگرایانه دارد، اما این موضع را به کل ریاضیات تعمیم نمی‌دهد. او در مورد سایر شاخه‌های ریاضی، از جمله حساب و آنالیز، قراردادگرایی را کنار می‌گذارد و

۱. برای آشنایی با رنوس کلی فلسفه پوانکاره و به‌خصوص آراء او در باب فلسفه علم، ن.ک.:

E. Zahar (2001) *Poincaré's Philosophy: From Conventionalism to Phenomenology* (UK, Open Court).

۲. گیلیس، دانالد، فلسفه علم در قرن بیستم، ترجمه حسن میان‌داری، تهران، سمت و طه، ۱۳۸۱؛ ص ۱۶۱. همان‌جا.

از شکل تغییر یافته‌ای از نظریه شهود ترکیبی-پیشینی کانت دفاع می‌کند.^۱ در حالی که موضع ویتگنشتاین در مورد هندسه قابل تعمیم به همه بخش‌های ریاضیات است. از نظر او همه گزاره‌های ریاضیاتی تحلیلی و پیشینی‌اند. در این‌جا به بررسی تطبیقی قراردادگرایی ویتگنشتاین و پوانکاره درباره قوانین طبیعت می‌پردازیم. هر دو این فیلسوفان درباره مکانیک نیوتنی قراردادگرایی و مشابهتی میان مکانیک نیوتنی و هندسه اقلیدسی می‌بینند. پیش از این، به توضیح نظر ویتگنشتاین در باب رابطه مکانیک نیوتنی و هندسه پرداختیم. اکنون به‌اختصار نظر پوانکاره را در این باره بیان می‌کنیم.^۲ از نظر پوانکاره، اصول مکانیک نیوتنی (مانند اصل مانند) نه پیشینی‌اند و نه تجربی. پیشینی نیستند، زیرا دانشمندان پیش از نیوتن از کشف آن‌ها عاجز بوده‌اند. از سوی دیگر، این اصول تجربی و پسینی نیز نیستند، زیرا همان‌گونه که در اصول موضوعه هندسه اقلیدسی تجدید نظر نخواهیم کرد، بسیار نامحتمل است که در اصول مکانیک نیوتنی نیز تجدید نظر کنیم. به نظر پوانکاره چنانچه نتایج آزمایش با پیش‌بینی‌های مکانیک نیوتنی موافق نباشد، آن‌گاه به‌جای تجدید نظر در اصول مکانیک نیوتنی به فرض هویاتی جدید (عمدتاً مشاهده‌ناپذیر) روی خواهیم آورد که وجود آن‌ها، همراه با اصول مکانیک نیوتنی، نتایج آزمایش را توضیح دهد. به عبارت دیگر، از نظر پوانکاره اصول مکانیک نیوتنی نه گزاره‌هایی پیشینی‌اند و نه تجربی، بلکه قراردادهایی‌اند که هیچ آزمایشی آن‌ها را نقض نخواهد کرد.

در این‌جا مجدداً تفاوت‌هایی میان آراء پوانکاره و ویتگنشتاین به چشم می‌خورد. نخست آن‌که از نظر پوانکاره علاوه بر این‌که اصول مکانیک نیوتنی قراردادنند، این قراردادها ساده‌ترین قراردادهای ممکن برای توصیف طبیعت نیز هستند. دیدیم که چنین ادعایی در تلقی ویتگنشتاین از مکانیک نیوتنی وجود ندارد. سادگی نسبی یک نظام مکانیکی نسبت به نظام‌های رقیب ادعایی تجربی

۱. همان منبع، ص ۱۲۱.

۲. برای تفصیل مطلب، ن.ک.: همان منبع، ص ص ۱۲۰-۱۱۶.

درباره طبیعت است و از حوزه قوانین طبیعت، به عنوان گزاره‌هایی پیشینی، خارج می‌شود.

تفاوت دوم آن است که پوانکاره صرفاً در مورد اصول (مثلاً اصل مانند در مکانیک نیوتنی) قراردادگراست، اما این قراردادگرایی را به سایر قوانین علمی از جمله قوانین تجربی تعمیم نمی‌دهد. موضع او در مورد قوانین تجربی موضعی استقرای گرایانه است، به این معنا که شواهد حامی یک قانون تجربی احتمال درستی آن را افزایش می‌دهند. اما این تفکیک در کار ویتگنشتاین به چشم نمی‌خورد. از نظر او، هر گزاره‌ای که بخواهد در حکم یک قانون طبیعت تلقی شود باید با منطق در ارتباط بوده و پیشینی باشد. در این جا تفکیکی میان اصول و سایر قوانین به چشم نمی‌خورد.

سرانجام، آخرین تفاوت آن است که از نظر پوانکاره گرچه اصول مکانیک نیوتنی قراردادند، اما اتخاذ این قراردادها کاملاً بی‌ملاک و مستقل از آزمایش‌ها و تجارب قبلی ما نیست. از نظر پوانکاره، گرچه تجربه هیچ‌گاه نمی‌تواند به ابطال اصول مکانیک نیوتنی بینجامد، اما اتخاذ این اصول خاص، از میان بی‌شمار گزینه ممکن دیگر، ریشه در تجربه دارد. از دید پوانکاره اصول علم (از جمله اصول مکانیک نیوتنی) صورت‌های ارتقاء یافته‌ای هستند که در ابتدا با استنتاج قیاسی از قوانین تجربی به دست آمده‌اند. به عبارت دیگر، پوانکاره می‌کوشد، در عین حفظ قراردادگرایی، ارتباط اصول علمی را با تجربه و آزمایش نیز حفظ کند. اما ویتگنشتاین در هیچ قسمتی از بحث خود درباره قوانین طبیعت به نحوه اتصال این قوانین به تجربه اشاره نمی‌کند. می‌توان از ویتگنشتاین پرسید که چه تمایزی میان قوانین طبیعت و سایر گزاره‌های عمومی وجود دارد؛ تفاوتی که باعث می‌شود یکی را به عنوان قانون بپذیریم و دیگری را خیر. به بیان دیگر، آنچه سبب جدایی مکانیک نیوتنی از انواع مختلف گزاره‌های عمومی‌ای که هر یک می‌توانند یکی از وضعیت‌های امور ممکن را تصویر کنند چیست. چرا دانشمندان مکانیک نیوتنی،

و نه سایر نظام‌های رقیب، را به عنوان نظامی اصیل پذیرفته‌اند؟ پاسخ پوانکاره به این سؤال متشکل از دو بخش مرتبط با یکدیگر است. نخست آن که اصول مکانیک نیوتنی ریشه در تجربه و آزمایش دارند و دوم آن که نظام مکانیک نیوتنی ساده‌ترین قرارداد ممکن برای توصیف طبیعت از جنبه مکانیکی است. این دو مؤلفه باعث حفظ ارتباط مکانیک نیوتنی با تجربه می‌شود. اما گزارش ویتگنشتاین از قوانین طبیعت فاقد هر دوی این عناصر است. او نه به ریشه داشتن قوانین در تجربه اشاره می‌کند و نه ساده بودن آن‌ها را بخشی از دلایل ما برای پذیرفتن این قوانین قلمداد می‌کند.

بنابر آنچه آمد، می‌توان نتیجه گرفت که ملاک اصلی قانون بودن از نظر ویتگنشتاین، و بنابر آموزه‌های او در رساله، ارتباط با منطق و پیشینی بودن است. بنابر همین ملاک، شبه‌اصولی مانند استقرای و علیت در زمره قوانین به‌شمار نمی‌آیند. در این رویکرد، که شباهت‌هایی با قراردادگرایی مرسوم در فلسفه علم دارد، تجربه نقشی اساسی در تعیین قانون بودن یا نبودن یک گزاره ایفا نمی‌کند. از این روست که تحلیل ویتگنشتاین از قوانین طبیعت نمی‌تواند از سوی دانشمندان یا فیلسوف علمی که برای تجربه شأنی خاص در فرایند کار علمی قائل است جدی تلقی شود.

منابع

انسکوم، جی. ای. ام. مقدمه‌ای بر تراکتوس ویتگنشتاین، ترجمه همایون کاکا سلطانی، تهران، گام نو، ۱۳۸۷.

گیلیس، دانالد، فلسفه علم در قرن بیستم، ترجمه حسن میانداری، تهران، سمت و طه، ۱۳۸۱.
ماونس، هاوارد، درآمدی بر رساله ویتگنشتاین، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، فصل‌های ۲ و ۳.

Bogen, J. (1996) «Wittgenstein's Tractatus» in G.H.R. Parkinson and S.G. Shanker (eds.), *Routledge History of Philosophy*, Vol. IX: *Philosophy of Science, Logic and Mathematics in the 20th Century* (London).

Crary, A. and Read, R. (2000) *The New Wittgenstein* (eds.), (London: Routledge).

Glock, H. (1996) *A Wittgenstein Dictionary* (Oxford: Blackwell Publishing).

- McGuinness, B. (2002) *Approaches to Wittgenstein: Collected Papers* (London and New York, Routledge).
- Ostrow, M. (2002) *Wittgenstein's Tractatus* (UK: Cambridge University Press).
- Poincare, H. (1902) *Science and Hypothesis*, English Translation, Dover, 1952, French edn, Flammarion, 1968.
- _____ (1905) *The Value of Science*, English Translation, Dover, 1958.
- Proctor, G. (1959) «Scientific Laws and Scientific Objects in the *Tractatus*», *The British Journal for the Philosophy of Science*, 10, 39.
- Wittgenstein, L. (1961) *Tractatus Logico-Philosophicus*, Translated by D. Pears and B. McGuinness (London and New York: Routledge and Kegan Paul), Revised Edition: 1974.
- White, R. M. (2006) *Wittgenstein's 'Tractatus Logico-Philosophicus': A Reader's Guide* (London and New York, Continuum), Chap. 3.
- Zahar, E. (2001) *Poincaré's Philosophy: From Conventionalism to Phenomenology* (UK: Open Court).

کانت، تراکتاتوس ویتگنشتاین و سوژه متافیزیکی

کانت پس از نقد رویکرد رئالیستی موجود در متافیزیک سنتی، که فاعل شناسا و فاعل اخلاقی را جوهر^۱ قلمداد می‌کند، مفهوم سوژه متافیزیکی را جایگزین این جوهر می‌سازد. سوژه متافیزیکی به دلیل سوژه بودنش می‌تواند توجه‌گر بستر کلی شناخت و قانون اخلاقی باشد، بی‌آن‌که نیازی باشد تا خود، موضوع هر گونه علم و اثباتی واقع شود. ویتگنشتاین متقدم به خوبی واقف به کاربرد چنین سوژه‌ای برای یک نظریه دلالت‌شناختی است و از همین رو در تراکتاتوس صریحاً از آن یاری می‌گیرد، به طوری که به نظر می‌رسد سوژه متافیزیکی نزد وی طنین کانتی دارد. با این حال، تفاوت آشکار رویکرد ایده‌آلیستی کانت به سوژه متافیزیکی با رویکرد غیرایده‌آلیستی ویتگنشتاین موجب شده تا ویتگنشتاین از آن استفاده‌ای حداقلی کند، ولی همین حد از استفاده هم موجب ظهور ناسازه‌ای در نظریه تراکتاتوس شده است که شاید بتوان آن را از دلایل شکست پروژه تراکتاتوس دانست. این مقاله در راستای تبیین و نشان دادن این ناسازگاری گام برمی‌دارد. بدین منظور، بخش نخست مقاله به تبیین جایگاه سوژه متافیزیکی نزد ویتگنشتاین اختصاص دارد و بخش دوم، با تمرکز بر دامنه سوژه متافیزیکی در فلسفه کانت،

1. substance